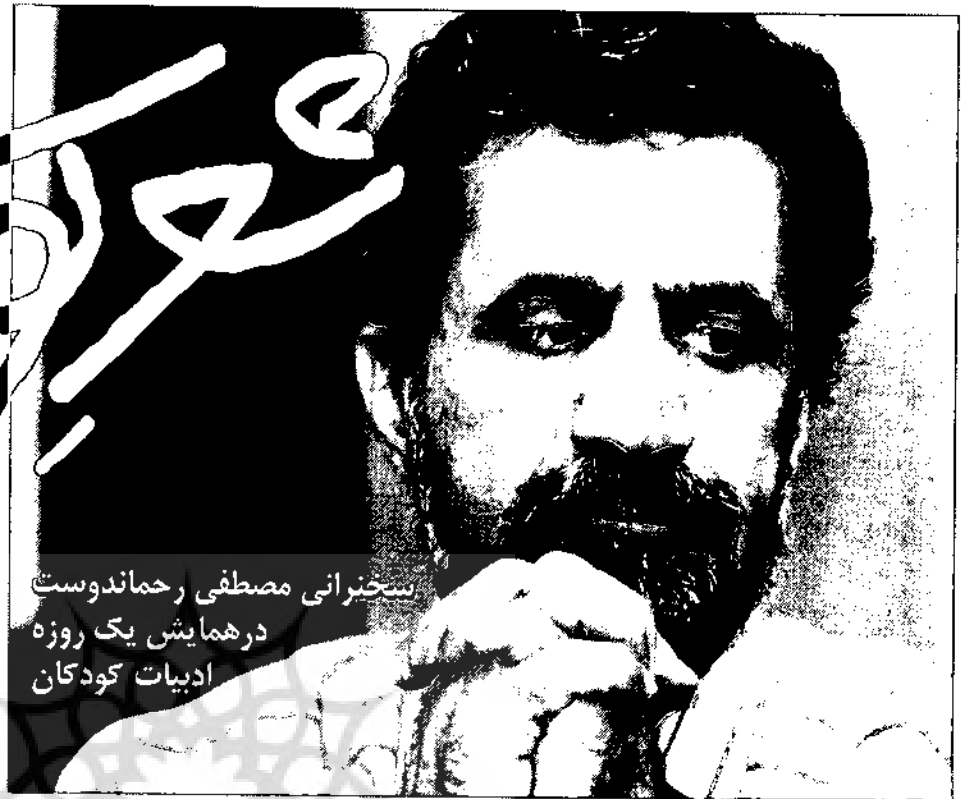


# معراج



## سخنرانی مصطفی رحماندوست در همایش یک روزه ادبیات کودکان

حیطه ادب و هنر بزرگسالان، نویسنده و شاعر و موسیقیدان یاهرکس دیگر خیلی به خاطر مخاطب کار نمی‌کند. بعضی از شماها ممکن است از بعضی شعرها که برایش به به و چه می‌زنند، خوشتان نیاید و شاید بگویید این چرت پرت‌ها چیست؟ یا این که شعرهایی را به رسمیت بشناسید که ممکن است دیگران آن شعرها را به رسمیت نشناسند.

چند روز پیش، خانمی اصرار می‌کرد که من از نمایشگاه نقاشی او دیدن کنم. وقتی وارد تالار شدم و نقاشی‌های آن خانم را دیدم، هر چقدر سعی کردم از این نقاشی‌ها خوشم بیاید، نشد. حالا حس گیری، لذت‌بردن، به خاطر ماندن، بعداً با آن خاطره زندگی کردن که از ویژگی‌های هنر است، بماند. در نهایت دفتری آورد که چیزی بنویسم. نوشتم «اگر به من بگویند کدام یک از این کارها را حاضر هستید مجانی در خانه خود نصب کنید، می‌گویم هیچ کدام. چرا که هر چه تلاش کردم، متوجه شدم که خانه دل من با هیچ کدام از اینها هماهنگی ندارد.» اما این تقصیر نقاش نیست چرا که نقاش در حیطه کار خودش حتماً کاری کرده که به خودش اجازه تشکیل نمایشگاه می‌دهد.

زمانی به شوروی کمونیستی سفر کرده بودم و یک رادیو دو موج هم یا خودم به آنجا برده بودم. نمی‌دانستم بردن رادیو به آنجا قاچاق است. بعد کسی که به عنوان مترجم، همراه من بود، وقتی متوجه شد که من رادیو دارم، آنقدر به من محبت کرد تا این که رادیو را از من گرفت. یک روز که به منزلش رفته بودم، متوجه شدم که رادیو آنها دگم‌های دارد که این ور بزیند مسکو را می‌گیرند آن ور بزیند پایتخت همان جمهوری را که در آن هستیو هیچ صدای دیگری نمی‌شنوند و چنین چیزی برای آنها محنت بزرگی بود. حالا بچه‌های ما نیز مانند ساکنان آن کشور هستند. نه این که موج رادیو آنها تغییر کرده باشد، بلکه ذهن آنها طوری است که فقط یک فرکانس مخصوص را می‌گیرد. لذا ما وقتی در حیطه ادبیات و هنر کودک و نوجوان قلم و قدم می‌زنیم، چاره‌ای غیر از این نداریم که با فرکانس مورد قبول مخاطبان خودمان حرف بزنیم. در غیر این صورت، صدای ما هرگز به گوش آنها نمی‌رسد و این کار، باختن و تلف کردن عمر و به خیال خودمان کار فرهنگی کردن و در نهایت‌ها دست دادن مخاطب است. یکی از ویژگی‌های مخاطب ما این است که ماملمان و هنرمندان این حیطه را به شدت به طرف ابتهال می‌کشند. اغلب کسانی که سر دیگران کلاه می‌گذارند و یا دزدی و دیگر کارهای

قفل کمد مامان زنگ درمان باشد  
بابا تو یگو دیر است بر خیز و برو بازار  
برگرد بیا خانه با خستگی بسیار  
وقتی که تو برگشتی بنشین و بگو مینا!  
یک جای برای من بردار بیار اینجا  
آنوقت بپرس از من امروز چه‌ها کردی؟  
مامان قشنگت را آزار چرا کردی؟  
یک بوسه بگیر از من آبی بده گل‌دان را  
شامی بخور آنوقت آرام بخواب لالا

اجازه بدهید حرف‌های امروز را با این سخن آغاز کنم. اولاً هر کسی چندروزه نوبت اوست. حیطه هنر و ادب و علم، حیطه‌ای است که همیشه باید شاگرد از معلم جلو بزند و گرنه متحجر می‌ماند. هر چند که در گذشته‌ها همیشه قلم‌هایی پیدا می‌شدند که جزو آرزوهای شاگردان هستند که به آن قلم‌ها برسند اما واقعیت عظیم هستی این است که همیشه هر کسی چند روزه نوبت اوست. فکر می‌کنم اگر صد سال بعد تاریخ ادبیات کودکان و نوجوانان ایران را بنویسند و در آن فقط یک بیت از اشعار بنده را بیاورند، در آن صورت بنده آدم موفقی هستم. ما از «بابو حفص سغدی» فقط یک بیت شعر داریم و آن هم این است:

آهوی کوهی در دشت چگونه دوتا  
او ندارد یار بی‌یاری چگونه بودا

ولی در دوره خودش کارشگرفی خلق کرده و آن این که از ادبیات عرب، خودش را رها کرده و شعر به زبان فارسی سروده است. حالا بنده هم شعر و کتاب نوشتم و با بچه‌ها ارتباط برقرار کردم، ولی همه اینها همان نوبت چند روزه من است و اگر بنام واقعا در آینده یک بیت از شعرهای مرا می‌خوانند متوجه می‌شوم که موفق بودم. ما در حیطه‌ای قدم بر می‌داریم که حیطه دشواری است، چرا که مخاطب ما، مخاطب کوچک است. در

خوشحالم از این که در جمع عزیزانی هستم که شکوفایی آینده بچه‌های مملکت در دست آنان است. اجازه بدهید سختم را با یک شعر شروع کنم تا جمع ما را کودکانه کنیم. یادم هست وقتی بچه بودیم خانه بازی می‌کردیم. یکی از بازی‌های کودکانه که جنبه بین‌المللی دارد، خانه‌بازی است که یکی می‌شود مامان و دیگری پدر و یکی دیگر مهمان و به نسبت مسائل اجتماعی خودشان، بازی می‌کنند. شعری که می‌خواهم برای شما بخوانم، برای من یک خاطره است، این خاطره جزء درس‌های من محسوب می‌شود. چون معتقدم این جور خاطرات تاثیر آموزشی دارند.

یک روز از سر کار به خانه باز می‌گشتم. متوجه تعدادی بچه شدم که داشتند جلوی در خانه‌هایشان خانه بازی می‌کردند. از آنجایی که بنده بچه‌ها را به رسمیت می‌شناسم، به آنها سلام کردم. آنها آن قدر به من لطف داشتند که احساس نکردند یک غریبه بزرگسال هستم و با من سلام و احوالپرسی کردند. دختر ۷ یا ۸ ساله‌ای که رییس این خانه بازی بود، گفت: بفرمایید. من هم در کنار بساط آنها توی کوچه نشستم. یک بنده خدایی هم که از آنجا رد می‌شد با دیدن من سری تکان داد. شاید توی دلش می‌گفت: ان شاءالله خدا شفایش بدهد! خلاصه بعد از پذیرایی خوب، بلندشدم و رفتم. اما حاصل آن ماجرا، این شعر شد در این شعر باز هم ویروس‌های بزرگسالی دخالت کرده، چون سعی کردم به بچه‌ها یاد بدهم که چطور پدر و مادرهای خوبی باشند.

مینا تو بشو مادر مهدی تو بشو بابا  
من دختر تان باشم یک دخترک زیبا  
اون گوشه اتاق ما شمع و گل و پروانه  
آن چادر مشکی هم دیوار و در خانه  
در خانه ما خوب است این باشد و آن باشد

وقتی در حیطه ادبیات و هنر کودک و نوجوان  
قلم و قدم می‌زنیم  
چاره‌ای نداریم جز این که  
بافر کانس مور دقبول مخاطبان مان  
حرف بزنیم.

بسیاری از این کتاب‌هایی که امروزه  
در بازار کتاب شعر کودک مطرح شده  
توسط شاعران واقعی سروده نشده‌اند.  
معمولا نقاش یک الگوی خارجی را می‌گیرد  
نقاشی می‌کند و سپس به ضرب زور  
کلماتی را با وزن ناقص سرهم می‌کند و  
می‌شود شعر!

کودکان و نوجوانان می‌توانند  
ماملان و هنرمندان ادبیات کودک را  
به طرف ابتذال بکشند.  
حیطه هنر و ادب و علم، حیطه‌ای است که  
همیشه باید شاگرد از معلم جلوزند،  
و گرنه متحجر می‌ماند!

ناشران کتاب کودک  
تلاش زیادی می‌کنند که  
قیمت کتاب‌های شان از ۱۵۰ یا ۲۰۰ تومان  
بالتر نرود!

خلاف می‌کنند، به خاطر این است که می‌خواهند زن و بچه‌شان  
راحت باشند. ما نیز اگر قرار باشد فقط برای شاد کردن بچه‌ها  
بنویسیم به سرنوست همان کلامبرداران دچار می‌شویم. نگاهی  
به مجموعه کتاب‌های کودکان، به شما پاسخ می‌دهد که اگر  
ادبیات کودک کمی رها شود دیگر ادبیات نیست، مجموعه  
خواندنی‌ها یا خواندنی‌هایی است که به اسم کودکان چاپ شده  
و نویسنده، شاعر و معلم را به ابتذال دعوت کرده است. در عین  
حال که برای مخاطب خودمان ارزش قائل هستیم باید مواظب  
باشیم که ما را به ابتذال نکشاند. البته، این ابتذال یا آن ابتذالی  
که خواه ناخواه از لحاظ امریه معروف و نهی از منکر به ذهن  
می‌رسد، فرق دارد.

این به ابتذال کشیده شدن سه عامل دارد: اولین عامل،  
سطح پایین فرهنگ در خانواده است. ما در جامعه‌ای زندگی  
می‌کنیم که خانواده‌های ما عموماً اهل مطالعه نیستند تا قدرت  
انتخاب داشته باشند هم چنین، بیشتر معلمان ما، صرفاً در  
حیطه کارشان سواد دارند و طبیعی است که قوه انتخاب‌شان  
ضعیف است. لذا خانواده و معلم وقتی برای بچه کتاب انتخاب  
می‌کند بی‌شک پشت سر این انتخاب، الایک در صد معبودی،  
فرهنگ انتخاب نخواهیم دید. همان طوری که بچه شکلات و

یا بیک می‌خواهد و اصلاً به مهر استاندارد آن توجه نمی‌کند، به  
کتاب هم که می‌رسد، یک کتاب خوش آب و رنگ انتخاب  
می‌کند و پدر و مادر برای اومی‌خرند و خیال می‌کنند که واقعا  
برای بچه کتاب خریدند. دومین عامل، احساسی بودن بچه‌ها،  
کم بودن قدرت تفکر و تجربه کم است. بچه بیشتر از آنکه  
انتخاب کند، خوشش می‌آید. بچه بیشتر با حس خودش انتخاب  
می‌کند تا با عقل خودش. سومین عامل که این روزها خیلی آزار  
دهنده است جیب کوچک بچه است. بچه دو تا جیب دارد یکی  
جیب واقعی و دیگری جیب اعتباری. جیب واقعی همان پولی  
است که در کیف دارد. دو سال پیش، موقع نمایشگاه بین‌المللی  
کتاب، اتفاقاً بغلب بچه‌های مدارس صد و پنجاه تومان بن کتاب  
اخذ کرده و اینها را به نمایشگاه فرستاده بودند من تقریباً ۲ ساعت  
این بچه‌ها را به دقت می‌نگریستم که ببینم چه کتاب‌هایی  
می‌خرند. متوجه شدم که اگر بخواهند کتاب درست و حسابی  
بخرند، صد و پنجاه تومان کفاف نمی‌کند. توجه کنید! که ما  
بچه‌ها را به کجاها کشانده بودیم. اکثر بچه‌ها ناچار، سراغ  
کتاب‌های صد و پنجاه تومانی می‌رفتند. شنیدم ناشران تلاش  
زیادی دارند که قیمت کتاب‌هایشان از ۱۵۰ تومان یا ۲۰۰ تومان  
بالتر نرود. چند روز پیش برای من در این مورد اتفاقی افتاد که  
خدمت‌تان می‌گویم. ناشری خیلی اصرار می‌کرد که یکی از  
کتاب‌های مرا چاپ کند. روزی که قرارداد را می‌نوشتیم، گفت:  
«اسم رحماننوست ۵۰ درصد کتاب را به فروش می‌رساند. تلاش  
من برای این که کتاب خوب‌تر بیاید ۱۰ درصد است و اسم کتاب  
را که عوض کنیم آن چهل درصد بقیه درست می‌شود. اصلاً  
هیچ حرفی از محتوای کتاب نزد. به کارشناس‌هایش نگاه  
کردم. آنها نیز ساکت بودند. گفتم حالا اگر اسم کتاب را  
عوض نکنیم چه می‌شود؟ گفت: تیراژ اول ما که ۲۰ هزار  
جلد است، ۱۰ هزار جلد می‌شود. تمام تلاش ما این است که کتاب  
۱۵۰ تومانی در بیابیم، ولی آن موقع قیمت ۲۰۰ تومان می‌شود  
و بعد از ۴ سال این کتاب به جای اینکه در تیراژ ۲۰۰ هزار تا پیش  
رفته باشد، در تیراژ ۶۰ هزار تا پیش می‌رود.» خوب! این از جیب  
کوچک کودک که همان جیب واقعی او است، اما آن جیب  
اعتباری، همان هزینه‌ای است که ما پدر و مادرها برای خرج  
بچه‌ها، در هزینه‌های جاری‌مان در نظر می‌گیریم. این عامل،  
ناشر را به جایی می‌کشاند که من مولف را به یک نوع ابتذال  
دعوت بکنند. سپس آقا یا خانم مؤلف برای اینکه کتابش به تیراژ  
۲۰۰ هزار برسد نه ۶۰ هزار، به این ابتذال تن در می‌دهد و  
خلاصه ۱۵۰ تومان تعیین کننده کیفیت کتاب می‌شود نه محتوا.  
با مقدمه بالا، وارد این بحث می‌شویم که ما در بازار کنونی  
کتاب، چیزهایی داریم به عنوان شعر. بسیاری از این کتاب‌هایی  
که امروزه در بازار کتاب شعر کودک مطرح شده توسط شاعران  
واقعی سروده نشده است. در این کتاب‌ها معمولاً نقاش یک  
الگوی خارجی را می‌گیرد نقاشی می‌کند و سپس به ضرب و  
زور، کلماتی را با وزن ناقص سرهم می‌کند و می‌شود شعر!  
وزارت ارشاد هم قانوناً نمی‌تواند جلوی این کتاب را بگیرد چرا  
که با اصولی که اوموظف است کتابها را بررسی کند مغایر نیست.  
مثلاً مغایر با شرع و دین و قانون نیست، اگر چه خلاف ملیت ما  
است و زبان ما را به ابتذال می‌کشاند. در نتیجه کتاب با قیمت  
۱۵۰ تومان و رنگ‌آمیزی فریبنده چاپ می‌شود و فروش هم  
می‌رود؛ به دلیل کم بودن وقت، در مورد شعر کودک، چند نکته  
را تیرتوار می‌گویم که شعر کودک چه چیزهایی نیست. نخستین  
سخن اینکه هر کلام موزون و مقفایی شعر و خصوصاً شعر

کودک نیست. نمی‌خواهم شعر را تعریف کنم و بگویم کلام  
موزون و مقفی، نظم‌است و شعر باید فلان باشد و بهمان، چون  
گاهی برای کودکان و نوجوانان مجبوریم نظم بگویم. زیرا در  
حیطه آموزش وقتی که می‌خواهیم در شعر خودمان چیزی  
بیاموزیم، جای زیادی برای پرداختن تصویر ذهنی و خیال  
نیست. لذا ممکن است نظم باشد و در حیطه شعر کودک هم  
قرار گیرد. پس هر چیزی که موزون و مقفا بود حالا با وزن  
ناقص یا کامل، شعر کودک نیست. دوم اینکه هر چیزی که با  
به کارگیری زبان محاوره‌ای و عامیانه، نوعی صمیمیت ایجاد  
بکند و شعر کودک نامیده شود شعر کودک نیست. در شهر  
تهران زبان استاندارد نداریم، ملامت‌های است از نژادهای، زبان‌ها،  
ملیت‌ها و خلاصه این که چیزی به نام زبان اصیل تهرانی نداریم.  
آنچه زبان تهرانی نامیده می‌شود، نوعی داش‌مشدی  
صحبت کردن است. مثل این جمله: «واسه رفتن به  
شمرن»، زبانی که در این مایه‌ها به وجود آمده، هیچ قانون و  
استاندارد مشخصی ندارد و به نام زبان عامیانه تهرانی فقط از  
هندوانه، هندونه و از نان، نون‌اش را دارد. سازنده ناتوان، به خاطر  
اینکه به زبان مردم معمولی نزدیک شود، با لفظ محاوره‌ای و  
کلمات شکسته صحبت می‌کنند این کلمات شکسته نه زبان  
تهرانی است نه زبان کرمانشاهی، نه همدانی و نه شمالی. به این  
ترتیب، بچه‌های ما که در مدرسه، زبان خاصی می‌آموزند  
کمی‌شود گفت زبان معیار و در خانه ترکی و یا کردی و...  
از طرف بازار کتاب کودک نیز چیزهایی به عنوان نثر و شعر کودکانه  
به او تحویل داده می‌شود. حداقل تأثیری که چنین کتاب‌هایی  
می‌گذارد، این است که میل به مطالعه را در وجود کودک کم  
رنگ می‌کند. چون زبانی که در این کتاب‌ها مصرف می‌شود،  
زبان شکست‌های است که خواندنش واقعا مشکل است. پس اگر  
کلامی شکسته، محاوره‌ای و ترانه‌ای گرد هم آمده و نام شعر و  
کتاب به خود گرفته و به بچه شما معرفی شده باشد، شعر نیست.  
در ترانه سازی و قصه گوئی می‌توانیم از این زبان استفاده  
کنیم، زیرا واژگان پایه شنیداری دارد. یعنی بچه‌ها بسیاری از این  
کلمات را اگر بشنوند، معنی آن را می‌فهمند در صورتی که اگر  
بخواهند بخوانند یا نمی‌توانند بخوانند یا معنی آن را درک نمی‌کنند.  
لذا زبان شکسته و محاوره‌ای شاید برای قصه گوئی و ترانه‌سازی بد  
نباشد، ولی چنین زبانی لزوماً مخصوص شعر کودکانه نیست.  
آخرین مورد اینکه اگر در حیطه کتاب کودک، تصاویر،  
خیال‌پردازی‌های ذهنی، ترکیب‌ها و شاعرانه‌سراییهایی  
وجود داشته باشد که ذهن کودک برای درک آنها نیاز به معلم  
و تعلیم داشته باشد، آن کتاب، دیگر کتاب کودک نیست.  
بعضی از همراهان و همصداهای بنده وقتی می‌بینند شعر  
کودک به ابتذال کشیده می‌شود، به سرودن شعر نو برای  
کودک گرایش پیدا می‌کنند این کار می‌تواند بسیار مخرب باشد؛  
چون حتی بزرگسالان نیز برای درک این شعرها احتیاج به فکر  
کردن و زمینه‌های قبلی دارند. حاصل کار این می‌شود که چنین  
شعری به آن فرکانس خاص کودک نمی‌خورد.  
بعضی از شاعران راضی هستند که با کلمات ثقیل، شعر  
کودکانه بگویند در عین حال بیش دیگران زست‌بگیرند، در  
صورتی که این شعرها حتی اگر مخاطب داشته باشد، مخاطب  
خاص فریبخته دارد؛ یعنی کودکانی می‌توانند این شعرها را  
درک کنند، که از مجموعه ویژگی‌های سنی خود، فراتر رفته و  
دانش و اطلاعات بیشتری دارند. بنابراین، چنین شعرهایی  
نیز شعر کودک به حساب نمی‌آید.